

## بازگشایی مجلس

روزنامه تایمز، ۳ دسامبر ۱۹۰۹

### تهران ۱۶ نوامبر

از سه سال پیش که نخستین مجلس در ایران تأسیس شد این کشور فراز و نشیب‌ها و جنگ‌های زیادی را به خود دیده است. از آن روز تا امروز مظفرالدین شاه به سوی پدران‌ش رفته، محمدعلی شاه از سلطنت خلع شده و شاهنشاه ایران پسر بچه‌ای است با صورتی فربه و پر که در امور کشور دستی ندارد. تهران تا به حال دو بار طنین غرش توپ‌های خشمگین را شنیده است؛ هرچند ولی از آن‌ها جان سالم به در برده است. کشوری که زمانی دارای سلطنت مطلقه بوده، هم‌اکنون یک کشور مشروطه است با شاهی صوری و ظاهری که سال‌ها نخواهد توانست حتی در حیطه‌ی اختیارات محدود خود اعمال نظر کند. شخص نایب‌السلطنه که طی دوران کودکی شاه اداره امور را به دست خواهد داشت از خادمین مشروطه است و در بین تمامی مقامات بلند پایه هیچ‌گونه نشانی از عکس‌العمل وجود ندارد.

این همه، دگرگونی‌های شگرفی است که در کشور عقب‌مانده ایران به وقوع پیوسته است. کشوری که به خاطر مسائل جغرافیایی از اثرات تمدن مدرن به دور است. آیا شرق به سوی حد کمال در حرکت است یا این‌که این تغییرات بیشتر از این‌که واقعی باشند فقط به نظر می‌آیند؟

به سختی می‌توان گفت که روحیه‌ی پیشرفت و ترقی در تمامی ایران بوجود آمده است. زمان به تنهایی قادر خواهد بود که میزان تغییرات ایران را نشان دهد.

### روز جشن

بازگشایی مجلس اوج سلسله اتفاقاتی است که اخیراً چشمان غرب را معطوف ایران ساخته است.

آنچه ملی‌گرایان در پی آن بوده‌اند تحقق یافت و واضح بود که شهر باید لباس خوشحالی خود را به تن کرده و این واقعه مهم را جشن بگیرد. میدان بزرگ و پر زرق و برقی که توپخانه در آن قرار دارد پر از پرچم‌های برافراشته بود.

فرش‌های بزرگ و پارچه‌های قرمز رنگ که برخی از آن‌ها بی‌شک از لحاظ ارزشی قابل قیمت‌گذاری نبودند، زشتی دیوارهای خالی را می‌پوشاندند. دو نشان بسیار بزرگ در مقابل زیباترین ساختمان تهران یعنی بانک سلطنتی ایران توسط میله‌هایی آویزان بودند. هر دو کنار یکدیگر Union Jack و شیر و شاه. در خیابان‌ها تا جایی که ظرفیت وجود داشت سربازان رنگ و وارنگ وجود داشتند. قزاق‌های بلندقد تنها جنبه تشریفاتی دارند. عبور شاه از قصر به طرف مجلس فرصتی است که نباید از آن گذشت. در خیابان انواع اسب سواران، ملایی با چهره‌ی پوشیده از ریش و حالتی جدی که بیشتر خودپسندانه بود تا روحانی، سیدی با عمامه‌ی سبزرنگ که به خاطر سیادت و اصالت قابل اعتمادش کاسبی خوبی داشت، جوجه‌طلبه‌ی گردن‌کشیده‌ای که در همین شرایط هم بی‌گناهی و معصومیت صنف خود از گناه را در حالت‌اش به نمایش می‌گذاشت.

زنان ایرانی که از سر تا پا با چادرهای سیاه پوشیده شده‌اند در این ازدحام سرگرم حرف زدن با یکدیگرند.

در ورودی مجلس ستون‌های تزیین شده‌ای به چشم می‌خورد و در بین آن‌ها مردانی مسلح مدخل را محافظت می‌کنند.

جمعیت زیادی در ورودی را محاصره کرده بودند ولی در داخل تنها صفوفی از سربازان وجود داشت.

ملاهای کهن سال که به سختی راه می‌رفتند، ژنرال‌های شیک‌پوش به همراه نشان‌های نظامی که نه به خاطر افتخار جنگیدن بلکه به خاطر تخصص در فریب‌کاری آن‌ها را به دست آورده‌اند، تاجرانی که به رغم انبوه ثروت رفتاری متواضعانه دارند، دیپلمات‌ها در یونیفرم‌هایشان، بانوان اروپایی با کلاه‌ها و لباس‌های دوخت پاریس و

عده‌ای دیگر همگی در پی هم حرکت می‌کردند. فضای قابل استفاده در داخل ساختمان اختصاص داده شده بود به شاهزاده‌ها، افراد اصیل، وزراء، افراد عالی‌رتبه، قائم مقام‌ها، شاخه‌ی دیپلماتیک و خانم‌های همراه آن‌ها. تخت شاهنشاه که یک صندلی بسیار ساده به همراه سایبانی به رنگ قرمز و از جنس ابریشم است بر روی سکوی خاصی قرار داشت.

### تشریفات

هیچ صندلی وجود نداشت مگر آن یکی که به شاه اختصاص یافته بود. اعلیحضرت کوچک با شکوه بسیار در حالی که شمشیر بزرگی در دست داشت وارد شد. در این حال نایب‌السلطنه او را همراهی می‌کرد.

پله‌های منتهی به تخت برای پاهای کوچک او کمی بلند به نظر می‌رسیدند و طفلک با شمشیر و قبای خود به سخن توانست از پله‌ها بالا برود. نایب‌السلطنه نیز چون پدری مهربان دست خود را بر روی شانه‌های شاه گذاشته بود.

پسرک که کار خود را به خوبی می‌شناخت قبل از نشستن به روی صندلی که به خاطر بلندی زیاد برای او راحت نبود، به کنار سکو رفته و به وزرای خارجی به نوبت سلام و خیر مقدم گفت.

گروه ویراستاران و مخبران مجلات و نشریات تهران در بهره‌وری از فضای موجود اندک شماری پذیرای مشارکت از خبرنگاران اروپایی بودند و همگی در کار ثبت آن‌چه به چشم می‌آمد.

با این همه، توزیع‌کنندگان بلیط‌های ورودی با همان فرهنگ سنتی و کاسب‌کارانه تنها به فکر جیب خود بودند؛ چنان‌که در نتیجه قسمت مخصوص ما از مردمی انباشته بود که در ورود به آن‌جا مجاز نبودند. می‌توانم بگویم که آنان به ما اجازه ندادند که صحنه جالب پیش رو را به درستی تماشا کنیم.

خوشبختانه خواجه‌ی قدبلندی با دل‌سوزی به حال من با صدای آهسته ولی

دوستانه، هر آن چه را من نمی دیدم یا نمی فهمیدم برایم توضیح داد. ظاهراً او از نشان دادن مردمی که در زبان مشروطه خواه ولی در باطن محافظه کار بودند لذتی می برد که آمیزه ای از ناباوری داشت. او تمامی فریب کاران را می شناخت و شک من را کاملاً بر طرف کرد چرا که در هم دردی با من، دارای احساس مشترکی بود.

این واقعیت اما به چشم می آید که انگل های رژیم گذشته، امروز از لغت و لیس های خود - چون دیروز - لذت نمی برند. با دیدن این واقعیت آیا می توان گفت ایران در روند دگرگونی و پیش روی نیست؟

از آن جا که نایب السلطنه پا به سن گذاشته و صدای رسای خود را از دست داده بود قزایت متن پیام شاه به وزیر جنگ - که نخست وزیر نیز - بود واگذار شد. سپه سالار از کنار سردار اسعد - حکمران افتاده و بی ادعای بختیاری - به سمت جایگاه رفت و با قبای قهوه ای ساده خود از همان پله هایی که مایه خجالت احمد شاه شده بود! بالا رفت، روشن بود که سپه سالار در اوج بلندی جایگاه خود تحت تأثیر عظمت شاهنشاه قرار گرفته است.

پس از گرفتن متن از دست نایب السلطنه به جمعیت سلام کرده و چند قدم به عقب رفته و در موقعیتی ایستاد که بتواند همه را ببیند، اندکی اندیشید، سینه اش را صاف کرد و متن را گشود.

ای وای! این صدا پس از آن به گوش ها رسید که متوجه شدند مشکلی پیش آمده است! در واقع نایب السلطنه متن را به اشتباه داده بود و سپه سالار نامه ها را یکی پس از دیگری از جیب جادار لباس خود درمی آورد تا این که رفته رفته تماشاگران آن صحنه به هراس افتادند، چنان که نفس در سینه شان حبس شد! هراس آنان از این بود که مبادا متن درست در کاخ جا مانده باشد. در نهایت آن متن ارزشمند پیدا شد و این واقعه شوم پایان یافت. سخنرانی بسیار کوتاه و سان روش های دوستانه کشورهای اروپایی و با لحنی دل پذیر بود: ایران نوسازی می شود.